

جامعه‌شناسی دوران کودکی

گزارش سی و هشتمین نشست نقد آثار غیرتخیلی کودکان و نوجوان

اشاره

سی و هشتمین نشست نقد آثار غیرتخیلی، با عنوان «جامعه‌شناسی دوران کودکی»، با حضور علیرضا کرمانی، یکشنبه ۸۴/۲/۱۸ برگزار شد.

محسن هجری: به نام خدا. با سلام خدمت دوستان. امروز در خدمت آقای کرمانی هستیم. آقای کرمانی، خواهش می‌کنم بحث‌تان را آغاز کنید.

علیرضا کرمانی: راستش را بخواهید، از این که این بحث به من واگذار شده است، یک مقدار نگران هستم. این نگرانی از طرفی مربوط به این است که شاید من مناسب‌ترین فرد برای صحبت کردن در این موضوع نباشم. البته اگر حمل بر خودخواهی نشود، به نظر نمی‌رسد که کسی بیشتر از من در تولید مطالب مربوط به جامعه‌شناسی کودکان و دوران کودکی، سهم داشته باشد (حداقل به لحاظ کمی). از طرفی، نگران هستم که با تمام این اوصاف، صلاحیت کافی در این حوزه نداشته باشم و این را هم به این دلیل عرض می‌کنم که در واقع صحبت کردن در فضایی که فاقد ادبیات است، مثل راه رفتن روی طناب باریکی است که هر آن امکان سقوط فرد وجود دارد. بنابراین، از دوستان خواهش می‌کنم که کاستی‌های بحث را ندیده بگیرند.

ترجمه کتاب «جامعه‌شناسی دوران کودکی» هم زبیده دغدغه‌هایی این چنینی بود. هم چنین، نوعی جسارت بود که کسی مثل من که مترجم حرفه‌ای هم نیست، دست به این کار بزند و از طرف دیگر، شاید یک نوع ایثار هم به حساب بیاید؛ چون با این کار، ناچارم همه انتقاداتی را که بر این کار وارد است، به جان بخرم. این کتاب حاصل همکاری من و آقای ابراهیم آبادی است. البته ناسپاسی خواهد بود که اگر نگویم بیشتر زحمات را ایشان کشیده است. در معرفی مختصر ایشان هم باید بگویم که متخصص و دبیر ادبیات انگلیسی و فارغ التحصیل دانشگاه شیراز هستند و در حال حاضر، در آموزش و پرورش شهریار خدمت





بخش، راجع به بحث‌های پیش جامعه‌شناختی است و بخش دوم، به مباحث جامعه‌شناختی مربوط می‌شود. منظور از جمله بحث‌های پیش جامعه‌شناختی، بررسی کودک در فضایی است که تغییر و تحولات آن به عنوان یک متغیر، هیچ ربطی به متن و ساختار اجتماعی ندارد. براساس این دیدگاه‌های پیش جامعه‌شناختی، ما نمی‌گوییم کودک تحت تأثیر متن اجتماعی است.

در واقع متن اجتماعی و ساختار، از نگاه کسانی که به دوره پیش جامعه‌شناسی گرایش دارند، اهمیتی ندارد و مغفول واقع شده است.

در پژوهش‌های جدیدتر است که براساس همان چیزهایی که جامعه‌شناسی در مطالعات دیگرش دنبال می‌کند، به مفهوم دوران کودکی هم می‌پردازد. هدف اصلی نویسنده از طرح این کتاب هم، در واقع یک جور دغدغه نظری و تئوری در حوزه جامعه‌شناسی دوران کودکی است و می‌خواهد مباحثی را که در این حوزه مطرح شده، در چارچوبی کلان‌تر و یک دیدگاه تلفیقی‌تر ترکیب کند و بتواند پارادایمی ارائه دهد که راهنمای پژوهش در این حوزه باشد. من این مدل را روی تابلو ترسیم کرده‌ام که در آخر بحث، بیشتر روی آن متمرکز خواهیم شد.

مقدمه بحث این بود، اما برگردیم به بحث اصلی. ابتدا در مورد مباحث پیش جامعه‌شناختی کتاب توضیحاتی می‌دهم و بعد برمی‌گردم به مباحث جامعه‌شناختی و سپس می‌گویم دیدگاه نویسنده را که تلاشی برای تلفیق این دیدگاه‌ها است، توضیح بدهم. در بخش مباحث پیش جامعه‌شناختی، ما با چند انگاره یا آموزه و یا پارادایم روبرو هستیم. چند دیدگاه مطرح است که هرکدام ادعاهای مشخصی دارند و همه ما تا حدودی آن‌ها را می‌شناسیم. انگاره‌هایی مثل «کودک شرور»، «کودک

«روان‌شناسی‌رشد» و دیگری جامعه‌شناسی جامعه‌پذیری (Socialication) یا اجتماعی شدن بود. در واقع جامعه‌شناسان، از منظر اجتماعی شدن و روان‌شناسان از دیدگاه رشد، به این مسئله نگاه می‌کردند. شخصیت عمده در روان‌شناسی رشد در این مباحث «پیازه» است و پیش فرض اصلی دیدگاه روان‌شناسی رشد، این است که کودک موجود کوچکی است که از طریق رشد تبدیل به آدم بزرگسال می‌شود. پیش فرض اصلی مطالعات اجتماعی شدن یا جامعه‌پذیری هم این است که کودک، سازه‌ای است که از طریق تغییر و دستکاری او، ما می‌توانیم نظم اجتماعی را بازتولید کنیم. اگر دقت کنیم، در هر دوی این دیدگاه‌ها، نگاه به کودک، نگاهی ابزاری است و کودک خودش اصل نیست. شکافتن این بحث و طرح آن در این جلسه، کاری است که به دلایلی چندان آسان نیست. دلیل این امر از طرفی مربوط به این است که مخاطبان اصلی این جلسه، دغدغه‌های‌شان ادبیات کودک است تا جامعه‌شناسی دوران کودکی. از طرف دیگر، این کتاب، کتابی تخصصی در جامعه‌شناسی است. در غرب هم با همین ویژگی شناخته شده است.

احساس می‌کنم اگر من مهم‌ترین مباحث را مطرح کنم و از پرداختن به جزئیات دوری بورزم، شاید روش مناسب‌تری باشد. به طوری که بحث را بیشتر در اختیار دوستان بگذارم تا چیزی را که دوست دارند و فکر می‌کنند مورد نیازشان هست و از این کتاب توقع دارند یا می‌خواهند بدانند، بپرسند.

در واقع با این روش، دوستان حاضر در جلسه مرا به سمت مباحث مطلوب‌تر هدایت خواهند کرد.

این کتاب دارای دو بخش اصلی است. یک

می‌کنند. البته ایشان به دلیل مشغولیت‌هایی که داشتند نتوانستند در این جلسه شرکت کنند. عذر خواستند و این مسئولیت را به من واگذار کردند که در مورد این کتاب صحبت کنم.

کتاب جامعه‌شناسی دوران کودکی که در واقع عنوانش «Theorizing child hood» است، به معنای نظریه‌پردازی درباره دوران کودکی یا نظریه‌پردازی دوران کودکی است. این کتاب توسط سه نفر تنظیم شده: خانم «آلیسون جیمز» (Alison James)، «کریس جینکز» (Cris Jenks) و «آلن پروت» (Alan Porut). من «جینکز» و «پروت» را نمی‌شناسم، اما با خانم «آلیسون جیمز»، به واسطه آشنایی با دوستی که شاگرد ایشان است، آشنا هستم. خانم «جیمز» یکی از اصلی‌ترین شخصیت‌های حوزه پژوهش‌های جدید جامعه‌شناسی دوران کودکی است. این که می‌گوییم جدید، واقعاً هم جدید است. البته قبل از آن هم جامعه‌شناسی به مفاهیم کودکی و دوران کودکی، روی خوش نشان داده بود، اما پس از پژوهش‌های افرادی مثل خانم «جیمز» و «آلن پروت»، در واقع می‌توان ادعا کرد که دوره جدیدی از این مطالعات شروع شده است. آغاز این دوره جدید سال ۱۹۸۰ است که در انگلیس و ایالات متحده شروع شد. این رشته، رشته‌ای واقعاً جوان است و در واقع با تعارض و تقابل با دیدگاه‌های سنتی جامعه‌شناسی، کار خود را شروع می‌کند. من لازم می‌دانم توضیح بدهم که انگاره‌های اصلی «مطالعات جدید جامعه‌شناسی دوران کودکی» چیست و فرق آن با مطالعات قدیمی‌تر چیست؟ در مطالعات قبل از دوران جدید، دو دیدگاه اصلی بود که براساس آن‌ها کودک مورد بررسی قرار می‌گرفت.

یکی از این دیدگاه‌ها مطالعات



بی‌گناه»، «کودک فطری» یا «لوح سفید»، «کودک دارای رشد طبیعی» و «کودک ناخودآگاه». همه این مباحث و انگاره‌ها مربوط به دوره پیش جامعه‌شناختی جامعه‌شناسی دوران کودکی است. کودک شرور اساساً مبتنی بر فرضیه گناه نخستین است که باور دارد انسان‌ها با گناه وارد دنیا می‌شوند. در میان متفکران اخیر و شناخته شده‌تر که ما می‌شناسیم، «هابز» از مدعیان این بحث است. می‌دانید که انگاره اصلی «هابز» در کتاب «لویاتان»، نظم اجتماعی است. پیش‌فرض این است که در حالت طبیعی در جامعه، جنگ همه علیه همه است، یعنی انسان‌ها اساساً بد هستند و اگر امکان این را داشته باشند، همه به خاطر خودخواهی‌های خودشان، همدیگر را خواهند درید. البته «هابز» در ادامه بحث‌هایش می‌گوید که این وضعیت طبیعی که جنگ همه علیه همه است، نمی‌تواند تا ابد و تا بی‌نهایت ادامه داشته باشد. انسان‌ها وقتی به نقطه‌ای رسیدند که دیدند بیشتر از این ادامه این شرایط امکان‌پذیر نیست، می‌آیند اجماع می‌کنند. آن‌ها طی یک قرارداد، از قسمتی از آزادی نامحدود خودشان صرف‌نظر می‌کنند و آن را در اختیار حاکم قرار می‌دهند تا در عوض از یک آزادی قابل قبول، محدود و جوری که امکان بقا هم در آن شرایط بیشتر باشد، برخوردار شوند. کودک شرور هم تقریباً دارای همین معنا است. طرفداران این انگاره می‌گویند وقتی کودک به دنیا می‌آید، موجود شروری است و ما باید از طریق سازوکارهای اجتماعی، حالا به هر طریقی، این موجود شرور را به یک آدم خوب و شهروند خوب تبدیل کنیم. گفتیم به هر طریقی، کتک یا تنبیه یا مدرسه و یا با هر وسیله دیگری که هر دوره‌ای اقتضای آن را می‌کند. اما در مقابل این دیدگاه، آموزه یا انگاره

کودک بی‌گناه (innocent child) وجود دارد. در این دیدگاه، پیش فرض اصلی این است که کودک اساساً بی‌گناه است و وقتی وارد پروسه و فرآیند اجتماعی شدن می‌شود و وقتی در متن تمدن قرار می‌گیرد، تبدیل به موجودی بد می‌شود (evil child). طی جریان اجتماعی شدن، ناخالصی وارد این موجود پاک می‌شود. همان‌طور که می‌دانیم، مهم‌ترین مدعی این بحث «ژان ژاک روسو» است که کتاب «امیل» را نوشت. او در این کتاب، شرح می‌دهد که چطور جامعه این موجود پاک را تبدیل به انسان ناپاک می‌کند. در این انگاره است که می‌گویند ما نباید این طبیعت را دست کاری کنیم. اصل این کودک نیکوست. ما هر چه بیشتر آن را دست کاری کنیم، خراب‌ترش می‌کنیم. موضوع یا انگاره بعدی، کودک فطری یا لوح سفید است. (immanent child) البته این یک جورری با انگاره «روسو» مشترکاتی دارد، اما در واقع تفاوت‌هایی هم دارد. «روسو» معتقد است که کودک اساساً ذاتاً و مطلقاً در بدو تولد پاک است. در حالی که «جان لاک» بیان می‌کند که نه این جورری نیست. حداکثر تخفیفی که در این زمینه بدهیم، این است که بگوییم کودک لوح سفیدی است که براساس این که چه چیزی روی آن بنویسیم، این داستان تغییر خواهد کرد. در واقع جامعه و امکانات اجتماعی شدن و تربیت است که ماهیت کودک را تعیین می‌کند. یک دیدگاه دیگر که علمی‌تر هم هست، دیدگاه «ژان پیاژه» است که شاید خیلی «ماتریالیستی» به قضیه نگاه می‌کند. وی کودک را موجودی ناآگاه فرض می‌کند که کم‌کم بر اثر تربیت، حجم دانسته‌ها و یافته‌های او زیاد و تبدیل به یک آدم بزرگ می‌شود.

اما آخرین دیدگاه که من به طور مختصر درباره‌اش صحبت می‌کنم، کودک ناخودآگاه است. کودک ناخودآگاه، انگاره‌ای برگرفته از بحث‌های «فروید» است. این انگاره هم تاحدودی مشابه انگاره کودک شرور است. اما با این تفاوت که تعمدی در کار نیست. در ماهیت انسان‌های شرور، در وضعیت طبیعی جنگ همه علیه همه، یک جور تعدد هم هست. در این وضعیت، انسان‌ها شاید آگاهانه این شرایط را انتخاب می‌کنند، اما «فروید» می‌گوید که این جورری نیست. این ماهیت، ماهیتی ناخودآگاه است. براساس این دیدگاه، کودکی دورانی است که سرنوشت انسان‌ها در دوران بزرگسالی، توسط عقده‌هایی که در این دوره شکل می‌گیرد، ساخته می‌شود و همان‌طور که می‌دانید مهم‌ترین صاحب‌نظر در این حوزه «فروید» است. اما برسیم به مباحث جامعه‌شناختی‌تر بحث. در این بخش، باز هم دو دیدگاه و در واقع دو اردوگاه مهم مطرح است؛ یکی نظریات انتقالی یا دیدگاه‌های انتقالی و دیگری دیدگاه‌های خاص جامعه‌شناختی که غیرانتقالی است. منظور از دیدگاه‌های انتقالی، اغلب همان نظریه اجتماعی شدن است. نظریه اجتماعی شدن، هم به لحاظ محتوایی، هم معنایی و هم موقعیت این نظریه و جایگاهش در بین سایر نظریات، یک نظریه انتقالی و موقتی است. از یک طرف، اجتماعی شدن ریشه در مباحث فلسفی پیش جامعه‌شناختی دارد که مورد بحث قرار گرفتند و از طرف دیگر، محیط را آماده می‌کند تا مطالعات جدید جامعه‌شناسی دوران کودکی شکل بگیرد. در واقع پلی است بین مطالعات پیش جامعه‌شناختی و جامعه‌شناختی. اجتماعی شدن عمده حرفش این است که کودکان موجوداتی و امکاناتی هستند که

علیرضا کرمانی:

این کتاب دارای دو بخش اصلی است. یک بخش، راجع به بحث‌های پیش‌جامعه‌شناختی است و بخش دوم، به مباحث جامعه‌شناختی مربوط می‌شود. منظور از جمله بحث‌های پیش‌جامعه‌شناختی، بررسی کودک در فضایی است که تغییر و تحولات آن به عنوان یک متغیر، هیچ ربطی به متن و ساختار اجتماعی ندارد. براساس این دیدگاه‌های پیش‌جامعه‌شناختی، ما نمی‌گوییم کودک تحت تأثیر متن اجتماعی است

می‌شود. در این دیدگاه‌ها، افراد کنشگر نیستند؛ کنشگر به این معنا که مجهز به ویژگی اختیار باشند.

اما دیدگاهی که یک جوری نزدیک به این دیدگاه هست و یک جوری هم از آن دور می‌شود، دیدگاه سازه‌گرایی اجتماعی (Social constructionism) است. سازه در مقابل ساختار قرار می‌گیرد. اگر فرض کنیم که ساختمان یک ساختار باشد، آجرها و ستون‌ها سازه آن خواهند بود. «ماتریالی» که این جا هست، سازه محسوب می‌شوند.

دیدگاه سازه اجتماعی می‌گوید، اگرچه کودکان خودشان محصولات اجتماعی هستند، اما این جور نیست که هیچ‌گونه تعین و اختیار و عملیتی از خودشان نداشته باشند. اگر بخواهیم این دیدگاه را در جامعه‌شناسی دنبال بکنیم، متن کلی‌ترش دیدگاه کنش متقابل نمادین و دیدگاه‌های پدیدارشناسانه است که می‌توانیم آن جا به طور مفصل‌تر مفهوم سازه اجتماعی و عاملیت را دنبال بکنیم.

دیدگاه دیگری که وجود دارد، کودک گروه اقلیت (minority group child) است. این دیدگاه خیلی شبیه دیدگاه‌های فمینیستی است. در ادبیات فمینیستی، چند نگاه به زنان وجود دارد. یکی دیدگاه تفاوت است که می‌گوید زن‌ها اساساً با مردان فرق دارند و باید حقوق‌شان متفاوت باشد و جامعه هم باید به این تفاوت‌ها ارج بگذارد. دیدگاه دیگر معتقد است که جامعه عدالت و برابری را در رفتار با زنان مراعات نمی‌کند. این دیدگاه می‌گوید، اصلاً نظام جامعه نظام تولیدکننده نابرابری و قدرت و امکانات در اختیار مردان است. در حالی که زنان هم باید به اندازه مردان از امکانات اجتماعی و قدرت استفاده بکنند. دیدگاه سوم، مبتنی بر ستمگری و اجحاف

که همیشه وجود داشته. درست است که کودکان بزرگ می‌شوند و از این محدوده سنی عبور می‌کنند، اما اگر ما زندگی و حیات را یک ساختار در نظر بگیریم که اجزای این ساختار از نوزاد گرفته تا کودک، نوجوان، جوان، میانسال و پیر تشکیل شده باشد، همیشه در تمام جوامع و تمام دوره‌ها، دوران کودکی وجود داشته است. از این نظر می‌گویند ساختاری است؛ چون همیشه بوده و به نظر می‌رسد که همیشه هم خواهد بود. بر این اساس، دوران کودکی عضو لاینفک جامعه است.

مهم‌ترین انتقادی هم که به این دیدگاه مطرح است، ندیده گرفتن عاملیت کودکان است. وقتی جامعه‌شناسی دوران کودکی، وارد دیدگاه ساختارگرایانه می‌شود و اصولاً هر نظریه‌ای که متصل به دیدگاه ساختارگرایانه باشد، مهم‌ترین چیزی که به ذهن می‌آید، تقابلش با عاملیت است. ساختار بیانگر جبر در ذهن است؛ یعنی کسانی که در این ساختار قرار می‌گیرند، تعیین‌کننده نیستند و این ساختارها هستند که تعیین‌کننده‌اند. از صاحب‌نظران این دیدگاه، می‌توان به «مارکس» اشاره کرد. «مارکس» می‌گوید، این ساختارهای اقتصادی‌اند که تعیین می‌کنند ما چگونه فکر کنیم و هستی اجتماعی و حیات ذهنی و جهان‌بینی ما چگونه باشد و ماهیت ما چگونه تعیین پیدا بکند. چیزی که تعیین‌کننده است، ساختار اجتماعی - اقتصادی جامعه است.

در دیدگاه‌های غیرمارکسیستی هم منظور از ساختار همین است، اما بدون تأکید بر مبانی اقتصادی. می‌گویند چیزهایی مثل جهان‌بینی‌ها، ارزش‌ها و باورها ربطی به من و شما ندارد و اصلاً فرد مهم نیست. آدم همین که متولد می‌شود، زبانی که قبل از این که ما وجود داشته باشیم، وجود داشته، به مثابه یک ساختار بر ما تحمیل

در اختیار سیاست‌گذاران، مدیران و حاکمان و گردانندگان جامعه قرار می‌گیرند تا نظم جامعه بازتولید شود. ما از طریق کودکان، جامعه و نظام اجتماعی را باز تولید می‌کنیم.

مهم‌ترین نقدی که بر این دیدگاه شده و در واقع سرآغاز نگاه‌های جامعه‌شناختی‌تر به مفهوم دوران کودکی است، این است که در دیدگاه جامعه‌پذیری، کودک اساساً مفهوم ابزاری و ثانویه دارد. خود کودک اصلاً مهم نیست. این بزرگسالان هستند که اهمیت دارند. کودک وسیله‌ای است که بزرگسال می‌تواند خواسته‌ها و آرزوهایش را در قالب آن جسم یا ماده شکل ببخشد. این نقدری می‌توان در قالب این سؤال هم مطرح کرد خود کودک در این قضایا چه می‌شود؟ در این دیدگاه، عاملیتی برای کودکان در نظر گرفته نشده است. نمی‌خواهم بگویم این‌ها ساختارگرا هستند، می‌توان گفت که بیشتر وابسته به دیدگاه‌های ساختارگرایانه هستند. تا دیدگاه‌های عامل‌گرا.

البته دیدگاه‌های جامعه‌شناختی‌تر، دیدگاه‌هایی هستند که هم‌چون دیدگاه‌های پیش‌جامعه‌شناختی، چند تا انگاره را می‌شود در درون آن‌ها تشخیص داد؛ «کودک به عنوان سازه اجتماعی»، «کودک قبیله‌ای»، «کودک گروه اقلیت» و «کودک اجتماعی ساختاری».

من سعی می‌کنم هر کدام از این دیدگاه‌ها را توضیح بدهم. ابتدا کودک «اجتماعی ساختاری» را توضیح می‌دهم که به نظر می‌رسد مهم‌تر از بقیه دیدگاه‌ها باشد و پیش فرض اصلی جامعه‌شناسی در این حوزه هم تلقی می‌شود.

دیدگاه کودک اجتماعی ساختاری یا کودک‌ساختاری، فرض را بر این می‌گذارد که دوران کودکی انتقالی و موقتی نیست؛ چیزی است



است که می‌گوید، نه تنها تفاوت و نابرابری وجود دارد که اجحاف هم در مورد زنان اعمال می‌شود. نظام اجتماعی به گونه‌ای است که به زنان اجحاف می‌شود. مردان به زنان ستمگری می‌کنند. دیدگاه کودک گروه اقلیت هم در واقع چنین نگاهی به مسئله کودک دارد. می‌گوید کودک، گروه اقلیتی است که حقوقش توسط بزرگسالان نادیده گرفته شده.

براین اساس، می‌توان بیان کرد که آزمون بعدی یا مهم‌ترین آزمونی را که روشنفکری در دوران معاصر پیش روی خودش خواهد داشت و همین الان هم دارد، مسئله حقوق کودکان است. دقت بفرمایید ما در تاریخ مبارزات اجتماعی داشتیم که با قیام سیاه‌ها علیه سفیدها حرکتی ایجاد شد و سیاهان حقوقی را برای خودشان تثبیت کردند. نهضت زنان علیه مردان را که قسمتی از فمینیسم هم هست می‌توان مثالی در این مورد تلقی کرد. با این نهضت زنان توانستند بخشی از حقوق از دست رفته‌شان را به دست بیاورند، در هر دوره‌ای هم روشنفکری یک جوری مرتبط با این دیدگاه‌های اقلیت بوده این‌ها یعنی، هم سیاهان هم زنان، قدرت این را داشتند که بیابند در خیابان شعار بدهند و از امکانات رسانه‌ای و غیر رسانه‌ای استفاده کنند و به حقوق خودشان برسند، اما وضع کودکان متفاوت است و آن‌ها محروم از حتی اعتراض هستند؛ نه صرفاً به لحاظ اجتماعی که حتی به لحاظ بیولوژیکی.

پس مسئله در مورد کودکان خیلی غم‌انگیزتر است. کودکان نمی‌توانند بیابند در خیابان شعار بدهند و حتی خیلی از کودکان، قدرت بیان خواسته‌های خودشان را هم ندارند. روشنفکری، آزمون مهمی در پیش رو دارد که باید صادقانه با آن برخورد کند.

واقعیت این است که کودکان را اگر ندیده هم بگیریم، شاید هیچ اتفاقی نیفتد، اما ما که نمی‌توانیم این واقعیت را نادیده بگیریم که آن‌ها هم انسانند و باید به حقوق‌شان برسند.

انگاره بعدی، کودک قبیله‌ای است. این دیدگاه، همان دیدگاهی است که نویسنده به آن بیشتر باور دارد و معتقد است که پژوهش دوران کودکی براساس این دیدگاه، بهتر و درست‌تر است. وجه تسمیه «کودک قبیله‌ای»، برگرفته از مطالعات مردم‌شناسی است. می‌دانید که مردم‌شناسان، وضعیت انسان‌های تمدن‌های اولیه و گروه‌های خاص انسانی را بررسی می‌کنند و اگر پژوهش‌های انسان‌شناسی مثل «تایلور» و «فریزر» را یادتان باشد و سال‌های اولیه دهه ۱۸۷۰ میلادی به بعد را مدنظر داشته باشید، اغلب از انسان‌های قبایل آفریقایی و آسیایی و هر جا که صحبت می‌کردند، به عنوان انسان‌های نامتمدن و حتی وحشی صحبت می‌کردند.

چرا این جور صحبت می‌کردند و چنین قضاوتی در مورد آن‌ها داشتند؟ چون براساس ارزش‌های فرهنگ غربی در مورد آن‌ها قضاوت می‌کردند و روحیات آن‌ها را براساس آن ارزش‌ها می‌سنجیدند ولی دیدند که آن‌ها براساس آن معیارها، انسان‌های متمدنی نیستند. بعد که مطالعات مردم‌شناسی رشد پیدا کرد، در واقع وقتی خواستند اطلاعات بیشتری از این گروه‌های انسانی به دست بیاورند، کم‌کم به این نقطه نظر رسیدند که اگر بخواهیم برداشت منطبق بر واقعیتی از این گروه‌های انسانی به دست بیاوریم، باید با منطق خودشان با آن‌ها برخورد کنیم. درست است که بعضی از عادات و رسوم آن‌ها براساس دیدگاه‌های ما بد است (مثلاً زنا با محارم در بعضی از قبایل را در نظر بگیریم)، باید دید که

در آن متن اجتماعی، این عمل چه معنایی دارد و کارکردش چیست؟ حتماً یک کارکردی دارد که انجامش می‌دهند. در واقع باید یک نوع نگاه همدلانه‌تر با این قضیه اعمال کرد. باید ببینیم در داخل این گروه‌های جمعیتی انسانی نفوذ بکنیم و ببینیم جهان‌بینی‌شان چیست. ما هر پدیده‌ای را که خواستیم بررسی کنیم ببریم داخل آن جهان‌بینی ببینیم که با فرمول‌های آن جهان‌بینی چه جواب می‌دهد و معنی آن چیست. آن وقت است که نگاه ما، نگاه واقع‌گرایانه‌ای به موضوع مورد مطالعه‌مان خواهد بود. در مورد کودکان هم همین اتفاق افتاده و نویسندگان این کتاب، به چنین دیدگاهی باور دارند.

این دیدگاه‌های پیش‌جامعه‌شناختی که مطرح کردم (کودک شرور و غیره)، براساس معیارهای بزرگسالانه به کودک نگاه می‌کردند و او را موجود دیوستانی در نظر می‌گرفتند که باید به هر طریقی هم چون تنبیه و غیره، این آب رفته را به جوی بزرگسالی یا تمدن برگردانند. نویسندگانی مثل خانم «جیمز» و سایر نویسندگان این کتاب، معتقدند که روش مناسب برای نزدیک شدن به دنیای کودکی، این است که بتوانیم به نوعی وارد این دنیا شویم. می‌دانید که بعضی از رفتارهای کودکان، از نظر ما بزرگترها قابل فهم نیست؛ چون با ارزش‌های خودمان آن‌ها را می‌سنجیم. در حالی که این‌ها می‌گویند باید مثل یک کودک به قضیه نگاه کنیم تا پی ببریم که چرا این کار را می‌کند.

این دیدگاه، یک جوری ارتباط پیدا می‌کند با داعیه‌هایی که طرفداران گروه اقلیت به دنبال هستند و می‌گویند اگر ما با نگاه کودک قبیله‌ای به سراغ موضوع مورد مطالعه‌مان برویم، شاید احترام گذاشتن به حقوق کودکان و فراهم کردن خواسته‌های آن‌ها برای ما قابل فهم‌تر شود.

مهم‌ترین آزمونی را که روشنفکری در دوران معاصر پیش روی خودش خواهد داشت و همین الان هم دارد، مسئله حقوق کودکان است. دقت بفرمایید ما در تاریخ مبارزات اجتماعی داشتیم که با قیام سیاه‌ها علیه سفیدها حرکتی ایجاد شد و سیاهان حقوقی را برای خودشان تثبیت کردند. نهضت زنان علیه مردان را که قسمتی از فمینیسم هم هست می‌توان مثالی در این مورد تلقی کرد. با این نهضت زنان توانستند بخشی از حقوق از دست رفته‌شان را به دست بیاورند، در هر دوره‌ای هم روشنفکری یک جوری مرتبط با این دیدگاه‌های اقلیت بوده این‌ها یعنی، هم سیاهان هم زنان، قدرت این را داشتند که بیایند در خیابان شعار بدهند و از امکانات رسانه‌ای و غیر رسانه‌ای استفاده کنند و به حقوق خودشان برسند، اما وضع کودکان متفاوت است و آن‌ها محروم از حتی اعتراض هستند؛ نه صرفاً به لحاظ اجتماعی که حتی به لحاظ بیولوژیکی

درواقع این چهار دیدگاه مهم بود که در این کتاب مطرح شده. البته من خیلی مختصر خدمت‌تان عرض کردم. تصورم این است که این دیدگاه‌ها، می‌تواند حتی به کسانی که فقط در ادبیات کودک مشغول به کار هستند، ایده بدهد و باعث شود جور دیگری به موضوع مورد پژوهش‌شان نگاه بکنند. اما برگردیم به هدف کتاب که سعی می‌کند یک چارچوب نظری فراهم بیاورد برای کسانی که می‌خواهند درباره کودکان و دوران کودکی پژوهش کنند. همان‌طور که عرض کردم، حداقل چهار دیدگاه کلی هست که ما می‌توانیم کودکان را از آن دیدگاه‌ها بررسی کنیم. هر کدام این‌ها هم چیزی می‌گویند. در واقع تشتت آرا در این دیدگاه‌ها دیده می‌شود. یک نوع واگرایی قابل مشاهده هست، اما ادعای تمام دیدگاه‌های تلفیق‌گرا که الان در کل جریان علوم اجتماعی در غرب مطرح هست، این است که انسان و جامعه به هر حال یکی است. حالا شما هر جور نگاه کنید، باید این واحد بودن انسان را مدنظر داشت. ما باید به دیدگاه‌هایی برسیم که، هم عین و هم ذهن را ببینند. هم فرد و هم جمع را ببینند. هم جبر و هم اختیار را ببینند. اگر به چنین دیدگاهی برسیم، خوب است، اگر بخواهیم صرفاً با یکی از این دیدگاه‌ها به قضیه نگاه کنیم، دچار آفتی می‌شویم که در پژوهش‌های اجتماعی، تقلیل‌گرایی نامیده می‌شود؛ هم چون تقلیل‌گرایی اقتصادی، ذهنی، عینی و ساختاری و غیره. ما با نگاه تقلیل‌گرایی، انسان، موجود و موضوع مورد پژوهش را تقلیل می‌دهیم به این که موجودی صرفاً اقتصادی، ارزشی، اعتقادی، عینی یا ذهنی است. این دیدگاه‌هایی که مطرح کردم، اگر بخواهیم خیلی افراطی به قضیه نگاه کنیم، دیدگاه‌ها و مناظر و تصاویر یک طرفه‌ای از کودک

و دوران کودکی مقابل چشم‌های ما قرار خواهند داد. بر این اساس است که فکر و دغدغه تلفیق، الان دغدغه اصلی جریان‌ات فکری در جامعه‌شناسی غرب است. اگر چه این کتاب شاید یکی از اولین کتاب‌ها و به نظر بسیاری یکی از مهم‌ترین کتاب‌هایی باشد که در این حوزه نوشته شده، از همان اول با این نگاه تلفیقی و این که یک‌جانبه‌نگر نباشیم، مطالب را پیش برده. برای رسیدن به این هدف هم چهار موضوع عمده را که در جامعه‌شناسی مهم هستند، توضیح داده و گفته که با آن دیدگاه تلفیقی اجزای دیگر این ترکیب را هم توضیح خواهیم داد، ما را قادر می‌کند که همه‌جانبه‌تر به قضایا نگاه بکنیم. اما داستان تلفیق‌گرایی این کتاب؛ در جامعه‌شناسی چهار دیدگاه دوگانه وجود دارد که شاید بتوانیم بگوییم که تمام دیدگاه‌های نظریه جامعه‌شناسی تا قبل از این دیدگاه‌های تلفیقی، منحصر به این‌ها یا به هر حال متعلق به یکی از این دیدگاه‌هاست. یکی دیدگاه ساختار/ عاملیت است، دیگری دیدگاه هویت / تمایز، یکی دیدگاه ثبات/ تغییر و آخری دیدگاه جدیدتری است که محلی/ جهانی نامیده شده. در دیدگاه ساختار/ عاملیت، یک عده می‌گویند در جامعه ساختار مهم است و یک عده می‌گویند خود فرم یا انسان اهمیت دارد. از دید گروه اول، انسان کاره‌ای نیست و این ساختارهای اجتماعی هستند که انسان را تعیین می‌بخشد. گروه دوم می‌گویند این جوری هم نیست که انسان اسیر دست و پابسته ساختارهای اجتماعی باشد. انسان خودش هم می‌تواند در جهت تغییر این ساختارها گام بردارد. دوگانه انگاره بعدی، دوگانه هویت/ تمایز

است. هویت را این جا به جای «identity» آورده‌ایم. واقعیتش به نظرم نرسید که چه بیاورم که گویاتر باشد به همین علت در ترجمه، داخل پرانتز واژه «هماندی» را هم نوشتم. این دیدگاه اشاره به این دارد که فرد چگونه خودش را عضوی از یک جمع کلان‌تر می‌بیند و تشابهات خودش را با موجودیت کلان‌تر مثل جامعه و یا فرهنگ درک می‌کند و از چه طریقی وجوه افتراق خودش را تشخیص می‌دهد که درست است که من عضو این جامعه، قبیله یا گروه هستم، اما این تفاوت‌ها را هم دارم و شخصیتی خاص هستم. دیدگاه ثبات/ تغییر، دیدگاهی خیلی قدیمی در جامعه‌شناسی و فلسفه به حساب می‌آید. فیلسوف آلمانی، آگوست کنت وقتی می‌خواست از جامعه‌شناسی صحبت بکند، دو دیدگاه را مطرح می‌کرد: دیدگاه پویایی‌شناسی و ایستایی‌شناسی. او می‌گفت جامعه‌شناسی باید، هم وجوه پویایی‌شناسانه داشته باشد و هم وجوه ایستایی‌شناسانه. وجوه پویایی‌شناسانه این بود که جامعه را به شکلی تاریخی بررسی و تغییر و تحولات آن را در گستره تاریخ دنبال کنیم. اما براساس وجوه ایستایی‌شناسانه، ما باید یک برش به جامعه بزنیم و در آن حالت، جامعه را بررسی کنیم که خیلی به دیدگاه ساختارگرایانه نزدیک است و به تاریخ نمی‌پردازند. دوگانه انگاره بعدی، محلی/ جهانی است که توسط متفکران اخیر، مثل «گیدنز» مطرح و ادبیاتش بسیار گسترده شده است. اگر بخواهیم در مورد کودکان صحبت کنیم، می‌گوید کسانی که جهانی فکر می‌کنند، معتقدند کودکی یک مفهوم جهانی است. در سراسر دنیا ما می‌توانیم به مفهوم و ایده مشترکی از کودکی و دوران کودکی دست پیدا کنیم. اما دیدگاهی که آن سر طیف قرار



می‌گیرد و محلی نامیده می‌شود؛ می‌گوید این طور نیست و دوران کودکی، مفهوم واحد و یکپارچه‌ای به حساب نمی‌آید. دوران کودکی در هر زمینه و متنی یک معنای خاص می‌دهد. مثلاً شما اگر برش در زمانی و همزمانی بزنید به جامعه، در دوران‌های مختلف، معانی مختلفی داشته و در مکان‌های گوناگون معانی و ویژگی‌های متفاوتی داشته.

این عمده مباحث کتاب بود. قسمت آخر که در واقع عنوان کتاب هم بر همین اساس انتخاب شده، یعنی (Theorizing Childhood) به نظریه‌پردازی می‌پردازد. در این قسمت کتاب، گفته شده که ما این مواد را داریم؛ هم جامعه‌شناسی به عنوان دیدگاهی که زمینه مباحث ماست و هم پژوهش‌های خاصی که درباره آن‌ها صحبت کردیم. ما در مورد کودک چند انگاره مطرح کردیم (مثل کودک قبیله‌ای، کودک سازه اجتماعی، کودک گروه اقلیت و کودک ساختاری) و گفتیم که این‌ها را چگونه می‌توانیم در جامعه‌شناسی مطرح کنیم تا بتوانیم در جریان‌ات اصلی جامعه‌شناسی به حساب بیاییم. بر این اساس، کتاب دو طیف را مطرح می‌کند که یک طرفش طیف محلی و طرف دیگرش جهانی است.

بر همین اساس، خاص‌گرایی (این که کودک موجود خاصی است) در این سر طیف قرار می‌گیرد و تغییر کودک (اینکه موجود قابل تغییری است) در آن سر طیف می‌توانیم بگوییم کودک یک مفهوم جهانی و عام است و براساس اصول کلی صحبت کنیم و یا این که مفهوم ثابتی است. این‌ها هم در دو سر طیف قرار می‌گیرند. از آن طرف، طیف دیگری که به صورت متقاطع با این طیف مطرح شده، دیدگاه ساختار/ عاملیت است.

البته در این دیدگاه که توضیح دادم عاملیت به چه معنا و ساختار به چه معناست، مفهوم عاملیت به این معنا است که کودکان کنشگر هستند و این جوری نیست که اسیر دست و پا بسته ساختارها و شرایط باشند و یا کاملاً در متن حل شده باشند. آن‌ها ویژگی‌هایی دارند که این‌ها را متمایز هم می‌کند. کودکان شخصیت خاص خودشان را دارند. در این طیف، اختیار در یک سر طیف قرار دارد و مفاهیمی مثل ساختار که در واقع سلب مسئولیت می‌کند از کودک، در سر دیگر طیف.

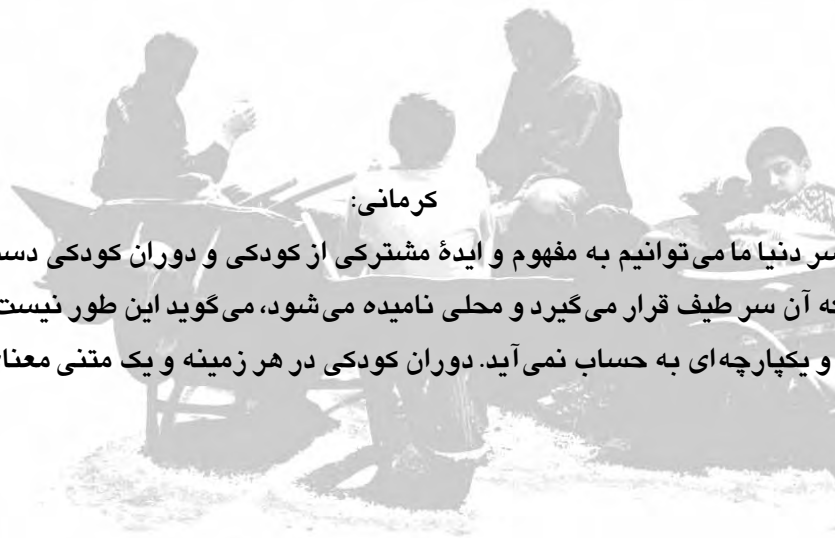
دیدگاه‌های اصلی جامعه‌شناسی در کل دنیا، براساس این دیدگاه‌هایی که در دو سر این دو طیف قرار می‌گیرند، سازمان‌دهی شده‌اند. باید تعیین کنیم که جایگاه ادبیات جامعه‌شناسی دوران کودکی و نظریه‌هایی که در آن‌ها دوران کودکی مطرح است، در این طیف‌ها کجاست. با کمی دقت می‌شود نسبت هر کدام از دوگانه‌های جامعه‌شناسی دوران کودکی را با دوگانه‌های جامعه‌شناسی تعیین کرد. مثلاً کودک قبیله‌ای چیز خاصی است که شخصیت دارد و محلی است؛ همان‌طور که قبایل و گروه‌های انسانی مثل هم نیستند و هر کدام ارزش‌های خاص خودشان را دارند. این است که اگر طیف محلی/ جهانی را در نظر بگیریم، دیدگاه کودک قبیله‌ای به سر محلی‌اش نزدیک‌تر است. از طرف دیگر، دیدگاه کودک قبیله‌ای در طیف عاملیت/ ساختار، به عاملیت نزدیک‌تر است. در دیدگاه کودک قبیله‌ای است که ما به کودکان روی می‌آوریم تا ارزش‌های‌شان را کشف کنیم. ما با آن‌ها مثل خودشان برخورد می‌کنیم تا بفهمیم چه می‌گویند. در واقع می‌کوشیم درک کنیم این رفتار نامعقولی که انجام می‌دهد و از نظر من نامعقول است،

معنایش چیست؟ کارکردش در آن متن بزرگ‌تری که او در آن فکر و عمل می‌کند، چیست؟ این در واقع احترام قائل شدن برای کودک است. بر این اساس است که دانشمند معتقد به این دیدگاه آگاهانه این کار را انجام می‌دهد و در واقع، یک جهان‌بینی او را هدایت می‌کند. از طرفی، عاملیتی در کار است. هر قبیله‌ای از قبیله دیگر متفاوت است و کودکان هم همین‌جوری هستند.

در واقع دو تفسیر می‌شود از آن ارائه داد. اما اگر جایگاه کودک گروه اقلیت را بررسی کنیم، می‌بینیم که گروه اقلیت در مقابل کودک قبیله‌ای قرار می‌گیرد. حتی در دیدگاه‌های فمینیستی هم صحبت از یک موجود جهانی به نام زن است که باید حقوقش تأمین شود. در این‌جا هم کودک جهانی مطرح هست که البته اگر بخواهیم ادامه بدهیم و با دیدگاه‌های چپ به این قضایا نگاه کنیم، کودک گروه اقلیت، مثل همان «پرکتیس» اجتماعی است که در دیدگاه‌های مارکس مطرح هست و به نوعی عاملیت و اختیار هم دارد. بر همین منوال کودک اجتماعی/ ساختاری هم در طیف محلی/ جهانی، به دیدگاه جهانی نزدیک‌تری دارد و از طرفی در طیف عاملیت/ ساختار، به سرساختار نزدیک است.

دیدگاه سازه اجتماعی، به نوعی در مقابل کودک اجتماعی/ ساختاری قرار می‌گیرد. از این منظر، کودک سازه اجتماعی متعلق به قسمت محلی طیف محلی/ جهانی است و از یک طرف، همانند کودک اجتماعی/ ساختاری است؛ چون هر دو به دیدگاه جبرگرایی نزدیک هستند.

این‌جا اگر چه برای کودکان تا حدودی عاملیت قائل هستند، می‌گویند به هر حال کودک یک سازه اجتماعی است. ما اگر بخواهیم کودک را بفهمیم، باید بینیم نقش او در آن ساختار چیست.



کرمانی:

در سراسر دنیا ما می‌توانیم به مفهوم و ایده‌اشترکی از کودکی و دوران کودکی دست پیدا کنیم. اما دیدگاهی که آن سرطیف قرار می‌گیرد و محلی نامیده می‌شود، می‌گوید این طور نیست و دوران کودکی، مفهوم واحد و یکپارچه‌ای به حساب نمی‌آید. دوران کودکی در هر زمینه و یک متنی معنای خاص می‌دهد

البته این مقایسه‌های دوگانه را می‌شود ادامه داد و مفهوم تلفیقی بودن دیدگاه کتاب را بیشتر درک کرد. البته من معتقدم که نویسنده به اندازه کافی در ارائه دیدگاه تلفیقی خودش موفق نبود. عرائض تمام شد نمی‌دانم تا چه حد صحبت‌های من برای دوستان مفید بوده؟ دوستان برداشت‌های‌شان را بگویند و یا مسئله‌ای را که مد نظرشان هست، بپرسند تا من اگر توانستم توضیح بدهم و اگر هم نتوانستم، با هم می‌رویم دنبالش ببینیم چه می‌شود.

هجری: خیلی متشکر. خسته نباشید. دوستان اگر پرسشی دارند، ما در خدمت‌شان هستیم. مثلاً برای من مبهم است که کودک قبیله‌ای، چه تفاوتی با کودک طبقاتی دارد؟ یعنی کودکی که در یک طبقه زیست می‌کند و به تعبیر مارکس، تابعی است از اقتضائات آن طبقه. من در مطالعه دیدگاه‌های خانم جیمز، به این نتیجه رسیدم که با دیدگاه‌های چپ‌فراوان و نزدیکی دارد و کودک مورد نظرش را در دل یک طبقه تحلیل می‌کند؛ کودکی که به لحاظ ساختار اقتصادی - فرهنگی، تابعی است از طبقه‌ای که در آن زیست می‌کند. می‌خواستم ببینم که این دو تا با هم چه تفاوتی دارند؟

کرمانی: تصور من این است که انگاره کودک قبیله‌ای، بیشتر نوعی روش‌شناسی و ناظر بر ابعاد روش‌شناسانه است. در حالی که کودک گروه اقلیت، یک ایدئولوژی است. وقتی از کودک قبیله‌ای صحبت می‌شود، در واقع می‌خواهد بگوید که کودکان را چگونه درک و مطالعه کنیم. اصلاً صحبت این نیست که چه هستند یا نیستند. صحبت از حق و حقوق نیست. اما وقتی از کودک گروه اقلیت سخن می‌گوییم، در واقع افتاده‌ایم در یک جدال حق و باطل. می‌گوییم ما حق هستیم

و آن طرف باطل است. کودکان حق هستند و بزرگسالان باطل تا جایی که من از این قضیه فهمیده‌ام، یک جور جدال ایدئولوژیکی است. می‌خواهد یک ایدئولوژی را مطرح کند، در حالی که آن طرف این جوری نیست و اصلاً دیدگاه کودک قبیله‌ای، ماهیت ایدئولوژیکی ندارد. برداشت دیدگاه کودک گروه اقلیت از کودک، یک مفهوم جهانی است، اما در دیدگاه قبیله‌ای، تکثرگرایی مطرح است. این جا به عدد گروه‌های انسانی کودکان، روش‌شناسی پژوهش وجود دارد. هر گروه یک جهان‌بینی دارد که باید آن را درک کنیم و براساس آن جهان‌بینی، مفهوم رفتارهای آن کنشگران را بفهمیم.

هجری: به هر حال، کودک اجتماعی هم در دل یک ساختار قرار دارد و ما اگر طبقه را یک ساختار فرض بکنیم، کودک اسیر مناسبات طبقاتی خودش می‌شود. اگر قبیله را هم یک ساختار فرض بکنیم، کودک اسیر مناسبات طبقاتی خودش می‌شود. اگر قبیله را هم یک ساختار فرض کنیم، باز کودک تابع ساختار قبیله خودش می‌شود. پس به نوعی می‌شود گفت که این دیدگاه ساختارگرایانه، به دیدگاه مارکسیستی هم نزدیک است. کودکی که جزو طبقه کارگر است، طبیعتاً با کودکی که در دل بورژوازی رشد می‌کند، دو جهت‌گیری متفاوت از خود به نمایش می‌گذارد. یا کودکی که متعلق به طبقات متوسط جامعه یا به تعبیر آن‌ها خرده بورژوازی است، می‌تواند ماهیت دوگانه داشته باشد. من می‌خواهم ببینم این دیدگاهی که خانم جیمز ارائه می‌دهد، چه وجه مشترکی با دیدگاه مارکسیست‌ها دارد؟ به هر حال، یک نگره جامعه‌شناختی برای مطالعه انسان ارائه می‌دهد.

کرمانی: من به سختی می‌توانم نشانه‌هایی

از دیدگاه‌های چپ را در این کتاب پیدا بکنم. خودشان توضیح می‌دهند که دیدگاه نویسندگان این کتاب، دیدگاه کودک قبیله‌ای است. حالا اگر ما بتوانیم مفهوم کودک قبیله‌ای و وجوه اشتراکش را با کودک گروه اقلیت پیدا کنیم و ثابت کنیم که این‌ها تشابهاتی دارد، به همان مقدار که ما بتوانیم این را ثابت بکنیم، موفق شده‌ایم که بگوییم نگاه ایشان هم یک جور نگاه چپ و مارکسیستی است. البته وقتی دیدگاه‌های گروه اقلیت، در این کتاب مطرح می‌شود، من هم به نظرم می‌رسد که نویسنده با این دیدگاه همدلی نشان می‌دهد، اما وقتی صحبت از تسویه حساب نظری می‌شود و وقتی می‌خواهد مشخص شود که کدام طرفی است، خودش را به طور آشکار در دیدگاه کودک گروه قبیله‌ای قرار می‌دهد. به نظر من خیلی سخت است که بگوییم ایشان چپ است. اگر چه شاید با نوعی برداشت خاص از کودک گروه اقلیت، بشود یک جوری نویسندگان را به این دیدگاه چسباند.

شیخ‌الاسلامی: من اول تشکر می‌کنم از آقای کرمانی، هم بابت ترجمه کتاب که مطالعه کردیم و خیلی کتاب مفید و جالبی بود و هم بابت زحمتی که امروز کشیدند. بعد از مطالعه کتاب، چند سؤال در ذهنم شکل گرفت و به نظرم آمد که نویسندگان کتاب و خود شما که در دفاع و تبیین از کتاب صحبت کردید، چند نکته خیلی خاص راجع به قشر کودک و پدیده اجتماعی به اسم کودک را نادیده گرفته و از آن‌ها غافل مانده‌اید.

سپس فرض اصلی این است که کودک، بخشی از جامعه است. این پیش‌فرض این کتاب و پیش‌فرض هر کسی است که راجع به جامعه‌شناسی دوران کودکی صحبت می‌کند. درحالی که کودک چند ویژگی خیلی خاص دارد



سیاست‌گذاران و منابع قدرت، اصلاً برای این که به بزرگسال شکل بدهند، روی کودک سرمایه‌گذاری می‌کنند. شما نمی‌توانید این دو تا را جدای از هم بگیرید.

من یک پیشنهاد هم دارم و برای من سؤال است که آیا نمی‌شود کودک را به عنوان یک عضو از خرده جامعه خانواده دانست؟ یعنی ما به جای این که کودک را از خانواده بیرون بیاوریم راجع به یک چیز جهانی به اسم کودک بحث و بررسی کنیم، می‌توانیم کودک را تحت خانواده بررسی کنیم. ما می‌دانیم که زن پیش از این که مباحث فمینیستی جدی شود، به عنوان زن مطرح نبود؛ یا به عنوان معشوقه مطرح بود یا به عنوان همسر یا به عنوان مادر. فمینیست‌ها خیلی تلاش کردند تا در جامعه‌شناسی، این نقش‌ها را از زن بگیرند و زن را بیرون از مناسباتش بررسی کنند. در حالی که من احساس می‌کنم استقلال کودک از خانواده، چندان توجیه جامعه‌شناختی ندارد. اگر ما کودک را تحت سیستم خانواده بررسی کنیم و رفتارهای خانواده را تشخیص بدهیم، آن وقت خیلی راحت‌تر می‌شود تئوری پردازی کرد راجع به کودک

کرمانی: ممنون. مطالبی که آقای شیخ‌الاسلامی مطرح کردند و در کتاب هم یک‌جوری مطرح شده، دغدغه‌های جامعه‌شناسی دوران کودکی است. من خواهش می‌کنم آقای شیخ‌الاسلامی وقت بگذارند و کتاب را به طور کامل بخوانند. اگر چنین خواهشی می‌کنم، برای این است که اشکالات آن را به ما بگویند و هم‌چنین اشکالات کار ما را. خیلی ممنون می‌شوم ایشان چند مسئله مطرح کردند که یکی وجه مقایسه کودکان و زنان است. آن چیزهایی که شما مطرح کردید، به نظرم درست است و در

سخن گفت؟ وقتی ما کودک را یک اقلیت به حساب نمی‌آوریم و یا حداکثر اقلیتی که می‌دانیم انگل‌وار در کنار جامعه بزرگسال رشد می‌کند؛ یعنی جامعه بزرگسال وظیفه تغذیه و رسیدگی و رشد دادن به این قشر اقلیت را بر عهده دارد آن وقت دیگر ما باید در برابر کودک، بزرگسال را هم واجد حق بدانیم. در این صورت، ما نمی‌توانیم در یک دید کلان به قشر بزرگسالی که کودک را پرورش می‌دهد، بگوییم که شما در فلان مورد خلاف میل کودک عمل کرده‌اید.

کرمانی: یعنی شما می‌فرمایید که امکان چنین چیزی وجود ندارد؟

شیخ‌الاسلامی: می‌خواهم بگویم که حداقل به این سادگی نمی‌شود کودک را با زن یا سیاه مقایسه کرد و به این‌ها گفت اقلیت. ویژگی دوم این دوگانه‌ای است که پیش فرض کتاب است و شاید بشود در آن شک کرد؛ منظورم دوگانه کودک - بزرگسال است. دوگانه زن و مرد، دوگانه‌ای است که هیچ موقع به هم نمی‌رسند و دو خط موازی‌اند. اصولاً به چیزی می‌گوییم دوگانه که دو طرف این دوگانه در تقابل با هم باشند. در حالی که کودک - بزرگسال در ادامه همدیگرند و منافع و مضارشان مطلقاً در تقابل با هم قرار دارند. این است که شما نمی‌توانید اصلاً از رویارویی بزرگسال و کودک سخن بگویید. پس اولین عامل این است که کودک اصلاً نمی‌تواند یک جامعه تشکیل بدهد. دومین نکته این است که کودک و بزرگسال اصلاً در تقابل همدیگر نیستند و بزرگسال، به نوعی خودش را در کودک می‌بیند و کودک، خودش را در بزرگسال. در حالی که این کتاب، براساس این تقابل شکل گرفته، ولی واقعیت جامعه این نیست و در خیلی جاها

نسبت به زنان و سیاهان و نسبت به بقیه اقلیت‌ها و پدیده‌های خاص در یک جامعه که به نظرم می‌آید اگر این‌ها مورد توجه قرار بگیرد، شاید این آرایشی که نویسنده کتاب داده، یک مقدار دچار دگرگونی شود. کودک یکی از ویژگی‌هایش این است که برعکس زنان و سیاهان، نمی‌تواند تشکیل‌دهنده یک جامعه خودبسنده باشد. شما می‌توانید زنان را تحت عنوان یک اقلیت بررسی کنید و برای‌شان استقلال قائل شوید به آن‌ها احترام بگذارید و یا درخواستی از ایشان داشته باشید. مثلاً می‌توانید از جامعه سیاهان آمریکا بخواهید که براساس قوانین خودشان، یک خرده‌فرهنگ یا یک خرده جامعه در جامعه مادر تشکیل بدهند، ولی نمی‌توانید چنین چیزی از کودکان بخواهید. آن بحث حقوق کودک که شما اشاره کردید و گفتید که آزمون پیش روی جامعه روشنفکری و شاید جامعه مدرن پیشرفته غربی هست، به نظرم این جا دچار مشکل می‌شود. کودک واقعاً آن صلاحیت را ندارد که برای خودش خرده فرهنگ یا خرده جامعه تشکیل بدهد.

کرمانی: به همین دلیل، عرض کردم که واقعاً آزمون دشواری است؛ چون این‌جاست که صداقت داشتن، حقیقت‌ورزی و دنبال فلسفه و حقیقت رفتن معنی پیدا می‌کند و گرنه اگر یک عده داد بزنند که حق ما را بدهید و ما هم حق‌شان را بدهیم، کاری نکرده‌ایم. در حالی که اگر برویم سراغ عده‌ای که صدای‌شان هم شنیده نمی‌شود و به دنبال احقاق حقوق آن‌ها باشیم. آن وقت است که روشنفکریم.

شیخ‌الاسلامی: سؤال همین‌جاست که آیا می‌شود از استعمار بزرگسالان نسبت به کودکان

حسین شیخ الاسلامی:

وقتی «پستمن» مرگ دوران کودکی را اعلام می کند،

این کار دیگر در جامعه شناسی دوران کودکی نمی گنجد. شما وقتی می گوئید دیگر دوران کودکی وجود ندارد

باید تبعاتش را هم بپذیرید و اگر می گوئید دوران کودکی هنوز وجود دارد

و می تواند ابژه علم جامعه شناسی باشد، باز هم باید لوازم و تبعاتش را بپذیرید

کودک و بزرگسال اصلاً در تقابل با همدیگر نیستند و بزرگسال، به نوعی خودش را در کودک می بیند

و کودک، خودش را در بزرگسال. در حالی که این کتاب، براساس این تقابل شکل گرفته،

ولی واقعیت جامعه این نیست و در خیلی جاها سیاست گذاران و منابع قدرت،

اصلاً برای این که به بزرگسال شکل بدهند، روی کودک سرمایه گذاری می کنند.

شما نمی توانید این دو تا را جدای از هم بگیرید

آن وقت دیگر بحث جامعه شناسی دوران کودکی، عملاً ساله به انتفای موضوع می شود. از طرفی، تا وقتی به ممکن بودن جامعه شناسی دوران کودکی اعتقاد داریم، باید بپذیریم که کودک در تعریف خودش، به بزرگسال وابسته است.

کرمانی: آقای شیخ الاسلامی، مگر کتاب «نیل پستمن»، «زوال دوران کودکی»، کتاب جامعه شناسی نیست؟ حرف شما مثل این است که بگوئید جامعه شناسی اگر بخواهد وجود داشته باشد، حق ندارد از زوال صحبت کند. به نظر من خود این مسئله هم یک مسئله جامعه شناختی است.

شیخ الاسلامی: به نظر من کتاب «پستمن»، در رده جامعه شناسی دوران کودکی نمی گنجد. دقیقاً مثل کار «فوکو» راجع به قدرت است. وقتی خودش مرگ قدرت را اعلام می کند، در جامعه شناسی قدرت نمی گنجد. به همین ترتیب، وقتی «پستمن» مرگ دوران کودکی را اعلام می کند، این کار دیگر در جامعه شناسی دوران کودکی نمی گنجد. شما وقتی می گوئید دیگر دوران کودکی وجود ندارد باید تبعاتش را هم بپذیرید و اگر می گوئید دوران کودکی هنوز وجود دارد و می تواند ابژه علم جامعه شناسی باشد، باز هم باید لوازم و تبعاتش را بپذیرید.

کرمانی: حرف «پستمن» این نیست که دوران کودکی الان از بین رفته صحبت از افول است. وقتی صحبت از افول است، یعنی هنوز وجود دارد و تا وقتی وجود دارد (با همان پیش فرضی که شما می گوئید)، جامعه شناسی وجود دارد. تا وقتی چیزی از دوران کودکی وجود داشته باشد، جامعه شناسی دوران کودکی حق حیات دارد. ما می گوئیم الان گستره زمانی دوران کودکی کم تر از گذشته است و آینده احتمالاً کم تر از الان

نیاز دارد به بزرگسال. من فکر می کنم در کتاب هم این نکات در تعریف کودک آمده. مثلاً یک بچه هفت ساله اگر در خانه تنها باشد، نمی تواند زندگی کند. این نیاز که در هیچ صورتی از بین نمی رود.

کرمانی: شما جریان تمدن را که دنبال بکنید، آن وابستگی که کودک هفتاد سال پیش به خانواده و بزرگسال داشت، الان خیلی کم تر شده. شیخ الاسلامی: در این صورت، عملاً کودک از بین می رود.

کرمانی: به نظر من هم دارد کم رنگ می شود؛ چون که وابستگی کودک به بزرگسال کم تر شده است. در گذشته، آن چیزی که مهم بود، عدم دسترسی کودکان به اطلاعات بود. تنها منبع اطلاعاتی کتاب بود و فرآیند کسب توانایی خواندن هم خیلی طولانی بود. تا این توانایی کسب می شد، فرد تبدیل به بزرگسال شده بود. اما الان با این تکنولوژی های جدید اطلاع رسانی و با این حجم اطلاعاتی که در اختیار کودکان هست، کلاً این فاصله کم تر شده است. کودکان به آن اطلاعاتی که یک زمانی خاص بزرگسالان بود (حتی خصوصی ترین اطلاعاتی که بزرگسالان داشتند)، دسترسی پیدا کرده اند. از طرف دیگر تکنولوژی جدید، مثلاً در مورد غذا خوردن، دیگر این جوری نیست که حتماً غذا بپزند همه جا امکانات هست. خودتان تصدیق می کنید که اتکای کم تر کودکان به بزرگسالان، الان امکان پذیر است.

شیخ الاسلامی: ما الان سر یک دوراهی ایستاده ایم یا باید بپذیریم که کودک دارد به بزرگسال تبدیل می شود که در این صورت، عملاً کودکی حذف و محدود می شود به دوران نوزادی، یعنی جایی که کنشگر توان فیزیکی ندارد.

واقعیت هم چنین چیزی وجود ندارد. اما خودتان می دانید که این کتاب، کتاب نظریه پردازی است. می گویند دوگانه انگاری بین عین و ذهن، فرد و جامعه وجود ندارد، اما جامعه شناسان یک عده به این طرف معتقدند و یک عده به آن طرف. برای این که کار تحلیل امکان پذیر شود. این جا هم به همین علت بوده که بین کودک و بزرگسال تقابل در نظر گرفته شده. البته به نظر من این تفکیک دارای مبانی منطقی است. شما شاید پیش فرض تان این باشد که چون بزرگسالان نان کودکان را می دهند، اختیارشان را هم دارند. درحالی که این پیش فرض، مبانی اش متزلزل است. کودک امروز با کودک بیست سی سال پیش فرق دارد. یکی از مهم ترین پیش فرض های کودک که او را تحت لوای پدر و مادر و بزرگسالان درمی آورد، براساس تمایز بین کودک و بزرگسال بود. کودک را ناگهانی فرض می کردند و شاید مثلاً پنجاه سال پیش، فاصله اطلاعاتی بین کودک و بزرگسال زیاد بود. آن چیزی که «نیل پستمن» هم از آن حرف می زند. حداقل در جوامع مدرن این فاصله کم شده. الان می گویند دانایی توانایی است. عاملیت کودکان دارد بارز می شود. بنابراین صحبت از حقوق کودکان، الان دیگر معنادار است و مبادی و مبانی منطقی و واقعی دارد.

شیخ الاسلامی: ما وقتی می گوئیم دوگانه کودک و بزرگسال، بزرگسال را یک عامل اجتماعی می گیریم و کودک را یک عامل اجتماعی دیگر و تضاد این دو عامل اجتماعی را با هم بررسی می کنیم. حتی اگر قبول کنیم که فاصله اطلاعاتی بین کودک و بزرگسال از بین رفته، آن وقت باید بگوئیم که اصلاً کودکی وجود ندارد. همین که شما می گوئید کودک وجود دارد، یعنی کودکی وجود دارد که توانایی هایش کم تر است و



خواهد بود.

شیخ الاسلامی: این وابستگی وجود دارد و توانایی کودک در تشکیل یک اقلیت منسجم، محل تردید است. بنابراین، وابستگی متقابلی بین کودک و بزرگسال وجود دارد. نگاه نویسنده به مقوله کودک جامعه‌شناختی، کودک هم‌چون یک کنشگر اجتماعی، احساسم این است که اولاً یک رویکرد آرمانی است (در واقع می‌خواهد خودش را با معیارهای روشنفکری تطبیق بدهد) و دیگر این که می‌کوشد کودک جامعه‌شناختی را تطبیق بدهد با زن جامعه‌شناختی و اقلیت جامعه‌شناختی. در این تطبیق، خیلی از ویژگی‌های کودک جامعه‌شناختی، به فراموشی سپرده می‌شود.

کرمانی: هر کدام از این‌ها یک دیدگاه است. می‌گویند که ما می‌توانیم کودک را از این دیدگاه هم ببینیم. این مسئله دوران کودکی را نویسنده می‌گوید که می‌توانیم تحت عنوان کودک گروه اقلیت تثویز کنیم.

شیخ الاسلامی: وابستگی کودک به بزرگسال و این که کودک نمی‌تواند اقلیت باشد، در این نمودار دیده نشده. این چهار شاخه‌ای که نویسنده‌ای طراحی کرده، بر این دو پیش فرض متکی است که ۱. کودک و بزرگسال در تقابل باهم‌اند ۲. کودک واجد توانایی تشکیل یک اقلیت است. حرف من انتقادی نیست، بلکه پیشنهادی است. احساس می‌کنم باید کودک جامعه‌شناختی را از این دو منظر بررسی کنیم: ۱- کودک در خانواده ۲. سوژه کودکانه. اگر ما روی سوژه کودکانه بحث کنیم، آن وقت یک آدم بیست و پنج ساله هم ممکن است سوژه کودکانه داشته باشد؛ علی‌رغم این که کودک نیست. می‌توانیم بررسی کنیم که اگر سوژه کودکانه بدون اعمال فشار رشد کند، در بزرگسالی چه اقلیتی تشکیل خواهد داد.

کرمانی: درست می‌گویید.

شیخ الاسلامی: که می‌شود احتمالاً اقلیت شاعران، اقلیت روشنفکران و غیره.

کرمانی: در تمام این بحث‌ها، بحث امکان عاملیت کودکان وجود دارد. در واقع می‌گوید آیا دنیای مدرن، امکان عاملیت کودکان را بیشتر کرده یا نکرده؟

شیخ الاسلامی: در عامل بودن کودک در جامعه امروز شکی نیست، ولی عامل مستقل نیست.

حجوانی: خسته نباشید. خیلی متشکر. سؤالم از آقای شیخ الاسلامی این است که کودکان حتماً باید توان بسیج اجتماعی و حضور اجتماعی داشته باشند تا ما به مقتضیاتشان توجه کنیم؟ مثال می‌زنم. این پارچ بلور نمی‌تواند حرف بزند و از خودش دفاع کند، ولی اگر بخواهد باقی بماند و فایده‌ی خودش را برساند، باید رعایت حالش را بکنیم. مثلاً ضربه شدید به آن نزنیم. اقتضایش این است که شکننده است و اگر شکنندگی‌اش را رعایت کنیم، پارچ بودنش هم حفظ می‌شود.

دوم اینکه تقابل بزرگسال و کودک، تقابل برخاسته از زمان است. شما می‌گویید در آینده این کودکان بزرگ خواهند شد و به بزرگسالی خواهند پیوست. ما با وحدت زمان این مسئله را بررسی می‌کنیم؛ یعنی در زمان ثابت و واحد، او یک موجودیت خاص دارد. گرچه چون همه‌شان از یک جنس هستند و کودک از بزرگسال زاده شده، هیچ‌کس نمی‌تواند منکر مشترکاتشان شود. از جمله این که هر دو نفس می‌کنند و هر دو به محبت نیاز دارند، ولی به هر حال آن بزرگسال، در زمان حاضر مقتضیاتی دارد که کودک ندارد. شما نمی‌توانید احاله بدهید به آینده و بگویید در آینده این سنگ معدن تبدیل به طلا خواهد شد. فعلاً که

نشده. البته حرف درستی است که کودک و بزرگسال در طول هم هستند، اما ارتباط عرضی با هم ندارند.

کرمانی: ما یک وقت در زمانی نگاه می‌کنیم و یک وقت هم‌زمان نگاه می‌کنیم. تقابل لزوماً دوقطبی نیست.

شیخ الاسلامی: بحث اقلیت فرق می‌کند با بحث رعایت حال یک قشر خاص. وقتی بحث اقلیت بودن کودک مطرح می‌شود، باری در علوم اجتماعی دارد. ما به خرده جامعه‌ای می‌گوییم اقلیت که نیازهای مشخص و واحدی داشته باشد. هم‌چنین، باید روابط درون گروهی خاص خود و مغایر با جامعه داشته باشد. مثلاً زنان خواسته‌های مشخص، روابط مشخص و دیدگاه‌های مشخص و جدای از جامعه مادر دارند: جدا از کل جامعه مردسالار. این باعث می‌شود که جامعه مردسالار، زنان را سرکوب کند و آنها به یک اقلیت تبدیل شوند.

حجوانی: کودکان هم دارند.

شیخ الاسلامی: کودکان شاید از بزرگسال متفاوت باشند، ولی اولاً آن سیستم جامع را نمی‌سازند، مثل سیستم بینش زنانه که خود بسنده و روابطشان بسته باشد و بشود گفت این سوژه، جامعه زنانه است یا این جامعه، جامعه بهبودی است. کودکان به این معنا اقلیت نیستند و برای همین، نمی‌شود آزادشان کرد. دقیقاً در تأیید حرف شما، فقط باید مراعات حالشان را کرد. آزادی به معنای رهایی از قوانین جامعه مادر است و همه می‌دانیم اگر کودکان از قوانین جامعه مادر آزاد شوند، امکان بقا نخواهند داشت. دلیلش این است که خواسته‌شان، در تقابل با ضرورت‌های فیزیکی و حیاتی‌شان قرار دارد.

حجوانی: شرط تشکیل اقلیت، امکان توانایی اعتراض کردن و گروه تشکیل دادن و حتی آگاهی

هجری:

کودکی که جزو طبقه کارگر است، طبیعتاً با کودکی که در دل بورژوازی رشد می‌کند، دو جهت‌گیری متفاوت از خود به نمایش می‌گذارد. یا کودکی که متعلق به طبقات متوسط جامعه یا به تعبیر آن‌ها خرده بورژوازی است، می‌تواند ماهیت دوگانه داشته باشد. من می‌خواهم ببینم این دیدگاهی که خانم جیمز ارائه می‌دهد، چه وجه مشترکی با دیدگاه مارکسیست‌ها دارد

کرمانی: فرمایش شما درست است. من فکر می‌کنم بیشترین استفاده را از مفهوم کودک قبیله‌ای، نویسندگان کودک و نوجوان ببرند. می‌گویند یکی از مهم‌ترین عناصر داستان، ویژگی باورپذیری است. در واقع داستان باید جوری نوشته شود که مخاطب کودک و نوجوان آن را باور کند. کی این اتفاق می‌افتد؟ وقتی که نویسنده برود در پوست و جلد کودک و براساس منطق فکری آن‌ها فکر کند. یعنی منطق کنش و واکنش‌ها و اتفاقات و پدیده‌های داستان، منطق تفکر کودک باشد. چون اگر بخواهد براساس منطق بزرگسال باشد، اصلاً کودکان این داستان را نخواهند فهمید و ارتباط لازم را با آن برقرار نخواهند کرد. در حالی که جامعه‌شناس، اگرچه در مطالعات اجتماعی خودش می‌رود تا با کودکان مشارکتی زندگی بکند و ارزش‌های آن‌ها را بفهمد، بحث جامعه‌شناسی با ادبیات کودکان، یک جوری متفاوت است. نگاه نویسنده یک جور نگاه درجه اول است، اما جامعه‌شناس، فیلسوف و این‌ها نگاه‌شان و علوم‌شان، علوم درجه دوم است نسبت به این قضایا. کارشان یک جور تحلیل است. درحالی که نگاه نویسنده خیلی نزدیک‌تر است. اگر زمانی یک جامعه‌شناس بخواهد ادبیات کودک و کودکان را بررسی کند، شاید مهم‌ترین موضوعات مورد بررسی‌اش همین داستان‌های کودکان باشد. این ادبیات، حاصل بیشترین و صادقانه‌ترین تلاش‌هاست برای نزدیک شدن و فهم دنیای کودکی. از این منظر، شاید بشود ارتباطی بین جامعه‌شناسان و داستان‌نویسان برقرار کرد که هدف مشترکی را دنبال می‌کنند. اما این هدف برای نویسندگان دسترس‌پذیرتر است تا جامعه‌شناسان.

هجری: کتاب تعبیر جالبی از کودک قبیله‌ای

ولی از بحث‌های شما خیلی توانستم استفاده کنم. چیزی که در ارتباط با این بحث به نظر می‌رسد و البته فکر می‌کنم در ادبیات کودک هم موضوعیت دارد و تا حدودی مورد غفلت قرار گرفته، مسئله بازگشت به دوران کودکی است. من صحبتی را که آقای شیخ‌الاسلامی کردند، می‌توانم این‌طور تعبیر کنم که تقابل اصلی بین بزرگسالی و واقعیت، بازگشت به دوران کودکی است. من گمان می‌کنم امروز بزرگسالان، با تغییراتی که در دیدگاه‌شان نسبت به کودکان داده‌اند، در واقع نوعی بازگشت به دوران کودکی را دارند تجربه می‌کنند. اگر کودک الان در جامعه ما عامل است و می‌تواند به اطلاعات دست پیدا کند و حتی روش‌های تربیتی خودش را خودش انتخاب کند و آن جور که دوست دارد بازی و رفتار کند، در واقع این بزرگسال است که تعریف کودکی را تغییر داده و مشخصه‌ها و ویژگی‌های کودکی را آن‌طور که خودش می‌بیند، تعریف می‌کند. امروز بزرگسال دست کودک را باز می‌گذارد تا به نحو دیگری عمل بکند.

این است که این‌جا مسئله اصلی، تقابل کودکی با بزرگسالی نیست، بلکه تقابل بزرگسال با بازگشت خودش به دوران کودکی است. اگر نویسنده‌ای کتابی یا قصه‌ای می‌نویسد، آن ادبیاتی را که مطرح می‌کند، ادبیاتی است که خودش دوست دارد به عنوان یک کودک، الان بخواند؛ یعنی فکر می‌کند زمانی کودک بود، چه خوب بود اگر این را می‌خواند و یک جامعه‌شناس هم همین‌طور؛ اگر تزی را مطرح می‌کند، شاید آرزوی این است که اگر این جوری نگاه بکند به جامعه کودکی، این جامعه کودکی به روال دیگری تغییر می‌کند. پس تا حالا اگر کودک را سازه می‌دیدیم حالا بیاییم کودک را قبیله در نظر بگیریم و ببینیم چه می‌شود.

داشتن است. بچه‌ها نیازهایی دارند و ممکن است خودآگاهی نسبت به این نیازها نداشته باشند، اما از گریه بچه می‌توان فهمید که او یا گرسنه است یا جایی از بدنش درد می‌کند.

شیخ‌الاسلامی: بحث اقلیت فرق می‌کند. خود شما ویژگی‌های خودتان را دارید و هرکسی بخواهد با شما برخورد کند، باید اخلاق برخورد با شما را داشته باشد و در بعضی موارد مراعات‌تان را بکند. من و دیگران هم همین‌طور به همه این‌ها که نمی‌گویند اقلیت. اقلیت تعریف خاصی دارد و حداقل تعریفش این است که یک سیستم فرهنگی مشخص و خودبسنده از این اقلیت پشتیبانی کند.

کرمانی: آقای شیخ‌الاسلامی، من برداشت شما را از اقلیت، جایی در مباحث اجتماعی ندیده‌ام. در ادبیات جامعه‌شناسی، وقتی از اقلیت سخن می‌رود، در واقع صحبت از روابط قدرت و صحبت از رابطه سوژه - ابرژه است.

شیخ‌الاسلامی: چه می‌شود که شما به یک آدم می‌گویید اقلیت؟

کرمانی: این که قدرت اعمال خواسته‌هایش را ندارد و نمی‌تواند به خواسته‌هایش برسد.

شیخ‌الاسلامی: خب، این اقلیت باید حداقل اشتراکاتی داشته باشند و این اشتراکات شکل‌دهنده خواسته‌های مشخص باشد که اکثریت اجازه برآورده شدن این خواسته‌ها را نمی‌دهد.

کرمانی: مثلاً کودکان سن‌شان از یک تا پانزده سال است و تقریباً همه‌شان می‌روند مدرسه. صدا و ویژگی می‌توانند داشته باشند. کما این که اگر تنها یک ویژگی هم داشته باشند، می‌توانیم حداقل آن‌ها را سنخ اجتماعی بنامیم. مفهوم اقلیت شاید اصلاً مفهوم کمی نباشد.

الله بیابانی: خسته نباشید آقای کرمانی. من متأسفم از این که این کتاب را مطالعه نکرده‌ام،

الیه بیابانی:

من گمان می‌کنم امروز بزرگسالان، با تغییراتی که در دیدگاه‌شان نسبت به کودکان داده‌اند، در واقع نوعی بازگشت به دوران کودکی را دارند تجربه می‌کنند. اگر کودک الان در جامعه ما عامل است و می‌تواند به اطلاعات دست پیدا کند و حتی روش‌های تربیتی خودش را خودش انتخاب کند و آن جور که دوست دارد بازی و رفتار کند، در واقع این بزرگسال است که تعریف کودکی را تغییر داده و مشخصه‌ها و ویژگی‌های کودکی را آن‌طور که خودش می‌بیند، تعریف می‌کند. امروز بزرگسال دست کودک را باز می‌گذارد تا به نحو دیگری عمل بکند

کودک این چیزها را ندارد. پس در فرآیند حذف می‌شود. حالا با این موجود حذف شده، چه باید کرد؟ این می‌شود مسئله دوران کودکی و این‌جاست که نهادهای دوران کودکی به وجود می‌آید. در جوامع مدرن، برای این که کودکان رها نشوند، نهادهایی مثل آموزش و پرورش و ادبیات کودکان به وجود می‌آید تا آنان را به انسان‌های متخصص و آگاه و توانا تبدیل کند که به درد کار در جامعه بخورند.

الان دستیابی به تخصص، زمان کم‌تری می‌برد به نسبت اوایل دوران مدرن. به همین دلیل، به نظر می‌رسد جریان‌های شروع شده که از طول دوران کودکی کم می‌کند. اگر دوران کودکی زمانی به نقطه صفر برسد، دیگر ادبیات کودک فرقی با ادبیات بزرگسال نخواهد داشت البته این فرض است.

یزدان بخش: فرض شخصی خود شماست؟

کرمانی: نه، خیلی‌ها به آن معتقدند.

حجوانی: این که شما می‌گویید تفاوت، منظور این است که دوران کودکی با خود کودکی فرق می‌کند. دوران کودکی یک مفهوم اجتماعی است؛ یعنی چیزی که ما در بیرون می‌بینیم، در حالی که کودکی چیزی است که در دل یک پیرمرد یا پیرزن هشتادساله هم هست و در بعضی‌ها بروز دارد و در بعضی‌ها خفه شده و خاموش است.

کرمانی: البته این جور که آقای حجوانی مطرح می‌کنند، نه تنها دوران کودکی افول نمی‌کند، امکان بروزش هم خیلی زیاد است.

حجوانی: دوران کودکی یک مفهوم اجتماعی رو به افول است.

هجری: خیلی متشکر و خسته نباشید. خداحافظ شما.

استخراج کنیم تا به یک شناخت واقعی برسیم. می‌گوید راه‌های رفته در این زمینه کدام‌ها بودند و بعد ویژگی‌های این رویکردها را برمی‌شمارد. اصلاً نمی‌گوید کدام بهتر و کدام بدتر است. تأکید دارد که این دیدگاه‌ها متفاوت است. دیدگاه تلفیقی هم حاصل این باور است که کودک همه این‌هاست. هرکدام از این‌ها قسمتی از واقعیت دوران کودکی را به ما می‌گویند. هر کدام از این‌ها را که حذف کنیم، یک قسمت از واقعیت را از دست داده‌ایم. من فکر می‌کنم عمده‌منظور همین بوده.

مریم یزدان بخش: شما گفتید که امکان پایان ادبیات کودک وجود دارد. علتش چیست؟

کرمانی: این هم یک نظر است. من هم یک نفر هستم در این کره شش - هفت میلیارد نفری و به اندازه یک نفر هم، مشروعیت و اعتبار دارم. معتقدم که ادبیات کودک یک چیز مستقل و فی‌ذاته و خودکفا نیست. ادبیات کودک در واقع یک معلول است. معلول پدیده فراتری است که اسمش دوران کودکی است. ادبیات کودک و نوجوان وقتی به وجود آمد که مفهومی مثل دوران کودکی به وجود آمده بود.

به نظر من، قبل از دوره مدرن که در واقع دوره زایش مفهوم دوران کودکی است، ادبیات کودکان نداشتیم. البته پژوهش‌هایم خیلی عمیق نیست و این یک استنتاج کلی است. وقتی دوران مدرن اتفاق می‌افتد، خانواده گسترده از هم می‌پاشد. در خانواده گسترده، کودک نقش داشت؛ مثلاً بزرگ می‌چراند یا کمک می‌کرد و به هر حال، در فرآیند کار اقتصادی نقش داشت.

اما در دوران مدرن، وقتی خانواده گسترده از هم می‌پاشد و خانواده هسته‌ای می‌شود، پدر و مادر دنبال کار می‌روند و کار کردن هم مستلزم توانایی جسمی و داشتن حداقل آگاهی و تخصص است.

ارائه می‌دهد. فکر می‌کنم به نوعی جواب سؤالی را که آقای شیخ‌الاسلامی از آقای کرمانی پرسیده‌اند، بتوان در کتاب پیدا کرد. نویسنده در جواب سؤال صفحه ۴۹۴ می‌گوید: «کودک قبیله‌ای، نه از یک بخش کارکردی و یک پارچه نظام اجتماعی و نه از گروهی مظلوم در درون یک ساختار اجتماعی سخن می‌گوید. اگرچه کودک قبیله‌ای به طور اجتناب‌ناپذیر و به میزان‌های متغیر، مشروط به واقعیت اجتماعی یا شکل‌بندی‌های موجود است، هم از نظر سیاسی و هم از لحاظ تحلیلی، برحسب جدایی آن از این واقعیت ادراک می‌شود. یعنی در عین حالی که تابعی از این ساختار است، خودش موجودیت مستقل هم دارد. بنابراین، کودک قبیله‌ای نمودی آشکار از برتری عاملیت بر ساختار است. از این لحاظ، شکل‌بندی اولیه‌ای که «آبی»ها درباره فرهنگ دوران کودکی ارائه دادند، ممکن است روی هم رفته و علی‌رغم انتظار، اکنون خود را تشکلی مهم جلوه دهد. کودکان قبیله‌ای در درون مقوله اجتماعی قرار می‌گیرند که ذاتاً مال خودشان است. فرهنگ آن‌ها باید نظام خود نگهدارنده‌ای از نشانه‌ها، نمادها و مناسکی در نظر گرفته شود که روش کلی زندگی کودکان در درون یک محیط اجتماعی و تاریخی ویژه‌ای را مشخص کند.»

نکته‌ای که من استنباط می‌کنم این است که وجود کودک را در درون ساختار اجتماعی نفی نمی‌کند، بلکه قبیله‌ای فرض می‌شود در درون ساختار که مناسک و نمادهای ویژه خودش را دارد. **کرمانی:** من فکر می‌کنم که شاید سؤال آقای شیخ‌الاسلامی بد مطرح شد و یا شاید من بد توضیح دادم. نویسنده دنبال این است که بگوید ما چگونه کودک را بررسی کنیم که بتوانیم واقعی‌ترین گزاره‌ها را از درون پژوهش‌مان